

متن پیاده سازی شده جلسه نهم سال دوم درس خارج اصول فقه 23 مهر ماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت: عن مولانا العسكري (ع) أنه قال رسول الله (ص) قال: «أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَفْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ».

به مناسبت بحث هایی که در روزهای شنبه داریم این حدیث را با توجه به مناسبت ایام گذشته عرض می کنیم. در این حدیث شریف که مضمون آن را از غیر پیامبر عظیم الشأن هم داریم، حضرت یتیم را به دو قسم تقسیم می کنند:

1. یتیمی که مردم به او یتیم می گویند، یعنی شخصی که پدرش فوت کرده و دیگر ارتباطی با او ندارد.

2. یتیمی که از یتیم اول یتیم تر است و آن کسی است که از امامش منقطع شده و قدرت بر ارتباط با امامش را هم ندارد.

در اینجا می توان به جای لفظ «امام»، «پیامبر، قرآن و احکام» گذاشت، یعنی انسان گاهی یتیم از امام (ع) است، یتیم از قرآن است، یتیم از احکام است. در اینجا ملاک قطع شدن ارتباط است، لذا تا ارتباط قطع شد آن شخص یتیم می شود. حالا گاهی امام در کنار دست اوست، مثلا پسر امام صادق (ع) است، پسر حضرت موسی بن جعفر (ع) (زید بن موسی بن جعفر) است ولی یتیم است. یا ممکن هم است که او یسی باشد در یمن ولی یتیم نباشد.

برای آثار یتیمی از امام (ع) و قرآن مواردی را ذکر می کنیم:

مثلا در عصر غیبت که الان بین ما و امام (ع) فاصله است، الان هم غیر یتیم داریم چنانکه در زمان حضور هم یتیم داریم، مثلا بسیاری از امامزادگان یتیم بودند، چون راه پدرانشان را نرفتند و مخالفت کردند. در هر صورت یتیم از معارف، اعم از معارف امام (ع)، دین، قرآن و جسم امام (ع) است (که به نظر ما کمتر باید بر یتیم بودن از جسم امام (ع) تأکید داشت، چرا که مهم این است که انسان از معارف و اخلاق امام (ع) استفاده کند).

بعضی اوقات است که انسان هیچ ارتباطی با امام (ع) ندارد و اصلا امام (ع) را نمی شناسد. ما چقدر انسان ها داریم که معذور هم هستند و در قیامت قرار نیست خداوند متعال آن ها را (به این سبب) مؤاخذه کند، مثلا بودیست یا هندویست است یا در گوشه ای زندگی می کند و از چیزی هم خبر ندارد.

اما گاهی اوقات است که ارتباط ناقص است و تأکید ما هم بیشتر بر همین مورد است. لذا مشکل از این ارتباطات ناقص پیدا می شود، به تعبیر یک شخصی بعضی ها در یک دستشان قرآن است و در یک دستشان المنجد است؛ خوب با چنین حالتی که ارتباط با معارف امام (ع) و احکام برقرار نمی شود. امروزه ما چنین افرادی داریم که دچار مشکل ارتباط ناقص هستند.

الان بخشی از ارتباطات ناقص در معرفی کردن پیامبر (ص) و قرآن، آن بخش های خشونت و بزرگ کردن بعضی بخش هایی است که وقتی در جای خودش نباشد موجب خشونت می شود. کما اینکه در بحث سال گذشته که در مورد دین و قدرت مطرح شد بحث بر این بود که چهره خشنی از دین عیان می کردند. یا گاهی اوقات امروزه این بخش بزرگ می شود، مثلا در بحث حدیث شریف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، بیان شده که این حدیث اصلا سند ندارد، یعنی ما به جایی برسیم که با این حدیث هم مشکل پیدا کنیم. البته اشکال چنین افرادی این است که در اینجا «إنما» را دلیل بر حصر می گیرند، در حالی که «إنما» برای تحقیق است. یا «مکارم الاخلاق» را یک چیزهای خیلی سطحی لحاظ می کنند در حالی که این یک معنای حکیمانه ای دارد.

یا مثلا بحث در مورد حدیث «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» که روایت معروفی است، اینجا منظور معلوم است، یعنی سلطنت اگر عادلانه باشد ولو ممکن است کافر هم باشد ولی عدالت بر آن جاری است (عدالت به معنای قسط، یعنی عدالت

حکومتی) و می تواند دوام پیدا کند ولی با ظلم دوام پیدا نمی کند ولو حالا ممکن است به نام اسلام هم باشد. در اینجا معلوم است که منظور از «ظلم» جور است.

بنابراین گاهی اوقات این ارتباطات ناقص ما را به چنین مواردی می کشاند، لذا باید بر حکمت پیامبر (ص) و اسلام تبلیغ کنیم و در بعضی تعابیر هم به جای تأکید بر قدرت و خشونت که بعضی ها دارند و بین رحمت منهای حکمت و قاطعیت لازمه باید نهاد «حکمت» را قرار داد، آن وقت در حکمت همه چیز قرار داد، مثلاً در جای خود باید حد جاری کرد، دفاع کرد، جهاد کرد و البته در جای خود هم باید رحمت و رحمانیت باشد.

امروزه باید در مورد اسلام یا عرفان یا اخلاق ها یا معنویت های بدون شریعت مطلع و متوجه باشیم، یعنی به موازاتی که در تفکر خودمان داریم مسأله عجیب بودن دین خدا از شریعت است. مراد از شریعت احکام است. ما دو تا شریعت داریم:

1. شریعت بالمعنی الأعم که مساوی با کلّ دین است، مثل عقائد، اخلاق، تاریخ، معارف و احکام.

2. شریعت بالمعنی الأخص یعنی احکام. خداوند متعال و ائمه (علیهم السلام) بر این بخش احکام خیلی حساس هستند، که متأسفانه از گذشته ها این چیزی بوده که گاهی از دین جدا می شده است، مثلاً مرجئه که می گویند «الإیمانُ قولٌ بلا عملٍ» یا در روایت آمده که «اگر محبت ما را داشته باشید و غرق در گناه باشید، گناهانتان آمرزیده می شود» تا اینکه غلات می گویند «به خاطر محبت و ولایتی که داریم هیچ مشکلی نداریم» و حتی تحریف می کنند و صوم، صلاه و حج را به محبت به اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر می کنند، مثلاً می گویند صلاه و صوم محبت ولیّ خداست. یا در مورد خمر و خنزیر به ولایت و محبت دشمنان اهل البیت (علیهم السلام) معنا می کنند، یعنی اصلاً بحث عمل جایگاهی ندارد.

(نکته رجالی: به همین خاطر علماء گذشته ما به غلات اعتماد نمی کردند و اگر کسی غالی بود می گفتند احادیثش اعتبار ندارد. بعداً این تفکر پیدا شد که طرف غالی بوده ولی دروغگو نبوده است. به نظر ما این اشتباه است، چرا که وقتی این افراد غالی می شدند بی-دین می شدند، به دلیل اینکه این درگاهی برای این کار بوده است و لذا علماء گذشته تا می دیدند طرف غالی است آن روایت را کنار می گذاشتند. گویا می خواستند بگویند که این شخص وقتی غالی شد دیگر دروغ از او بعید نیست.)

به هر صورت یک نوع اباحی گری از آن زمان بوده و الان هم هست. حالا یک نوع اباحه گری هست به نام «تبعیض در عمل»، به این نحو که مثلاً نماز می خواند ولی حجاب ندارد یا مثلاً سگ دارد و نماز در مسجد هم می خواند. در چنین مواردی یک نوع گفتار و تفکری و به قول عرب ها یک اتجاهی پشت این عمل است، به این نحو که هر آنچه اسلام گفته است انجام بدهید، اگر سخت نباشد انجام می دهیم ولی چیزهایی که گفته است انجام ندهید به آن عمل نمی کنیم.

این نوع تفکرات تحت عنوان عرفان های جدید، معنویت جدید و اخلاق جدید ولی دور از شریعت ایجاد شده است، در اینطور مواقع نباید چنین رفتار کرد و گفت یا کلّ یا هیچ، بلکه در چنین مواردی باید مدیریت شود تا شریعت بی-فروغ نشود.

لذا در مجموع این مطالب دو نکته را بیان داشتیم:

1. تأکید بر دین و حکمت به جای دین و قدرت. 2. دین و شریعت.

و لذا یتیم کسی است که از این ها فاصله بگیرد.^[۹]

پرسش

سؤال: آیا از تأثیری که در برخی دعانویس ها و طلسم شکن ها برای الفاظ است نمی توان اثبات کرد که وضع ذاتی است؟ کما اینکه مرحوم صیمری هم همین مطلب را بیان داشتند که بین الفاظ و معانی یک رابطه ذاتی است و وقتی الفاظ خاصی را می گویند به وسیله همین الفاظ آثار خیر یا شر مترتب می شود، حال آیا این به معنای ارتباط ذاتی بین الفاظ و معانی نیست؟ به عبارت دیگر اگر صرفاً اثر برای معنا باشد و نه لفظ، آیا استفاده از الفاظ در این نوع کارها لازم است که آن ها اینقدر ملتزم هستند که بنویسند تا اثر حاصل شود؟ و این هم صرفاً برای دادن این نوشته به عنوان دعا به مخاطب نیست تا همراهش باشد، بلکه در نوشته های خودشان هم این دعاها وجود دارد.

جواب: اینکه بعضی الفاظ یا بعضی حرکات آثاری بر طرف مقابل دارد را ما هم می پذیریم، مثلاً بعضی اوقات شخص شن ریزه در دست می گیرد و اثر می گذارد.

بله این هست که بعضی الفاظ وقتی تلفظ بشود آثاری دارد بلکه گاهی هم چنین است که شخص خاصی باید این الفاظ را تلفظ

کند تا آثار خاصی داشته باشد.

بنابراین اینکه برخی الفاظ برخی از آثار را دارند این غیر از آن حرفی است که می‌گوییم رابطه ذاتی بین الفاظی است که بشر ایجاد کرده است. بله، از این سوال چنین به دست می‌آید که برای بعضی الفاظ در تکوین آثاری است و آن هم به این صورت که در بعضی اوقات دارای آن آثار است، اما اینکه یک رابطه ذاتی بین همه الفاظ و معانی بوده باشد این ربطی به هم ندارد.

بیان مسأله: حقیقت وضع

در این مورد دو نظر از مرحوم اصفهانی و مرحوم نائینی را بیان کردیم. در اینجا دو نظر دیگر هم باقی مانده که به آن اشاره می‌کنیم.

نظر سوم. وضع صرف جعل از جاعل است و تفاوتی ندارد که جاعل چه کسی باشد، خداوند متعال باشد یا بشر یا کثرت استعمال باشد.

به عبارت دیگر وضع صرف ارتباط برقرار کردن بین لفظ و معناست. یا صرف ایجاد علقه بین یک لفظ و معنا است. یا وضع عبارت از علامت گذاری است، مثل علامت گذاری بر سر فرسخ. یا لفظ وجود تنزیلی معناست.

مثلاً اگر بخواهیم به طرف مقابل بگوییم من ماشین خریدم، اگر لفظی وجود نداشت و این بیان را می‌خواستیم انتقال بدهیم یا باید ماشین را می‌آوردیم یا شخص را کنار ماشین می‌بردیم و با ایماء و اشاره مقصود را بیان می‌کردیم. ولی در اینجا به جای اینکه ماشین را بیاوریم اسم آن را بیان می‌کنیم و طرف مقابل آن را می‌فهمد.

لذا بعضی‌ها اینطور گفتند: لفظ وجود تنزیلی معناست. مثلاً شخصی می‌خواهد گزارشی را ارائه دهد با لفظ آن را بیان می‌کند. لذا وضع به وسیله لفظ تنزیل معناست یا اعتبار تنزیلی معناست.

اینکه در اینجا گفتیم به عبارت دیگر در مورد وضع این تعاریف هست، بعضی الاعلام این‌ها را چندتا نظر قرار دادند با اینکه این‌ها همه از یک حقیقت تعریف می‌کنند. مرحوم خوئی در محاضرات بعضی از این‌ها را به نحو اقوال مختلف بیان می‌کنند و بر آن نقد و اشکال وارد می‌کنند، با اینکه این عبارات مختلفه همه از یک تفکر به نام «الوضع صرفُ جعلٌ» به دست می‌آید. البته مرحوم نائینی هم قائل به جعل بودند با این تفاوت که می‌گفتند وضع بین ذاتیت و جعل است.

الحمد لله رب العالمین

فایل pdf : [کلیک کنید](#)